



IRISEKAI



T.me/IriSekai



Instagram.com/IrisSekai

ASHLEY مترجم:

YUAN HUA کاپتر:

MORENA تایپیست:

A man and a woman are standing in a modern kitchen. The man, on the right, is wearing a long brown coat and dark pants. The woman, on the left, is wearing a beige sweater and a black skirt. They are standing in front of a white dining table with several chairs. In the background, there is a kitchen counter with various items like a scale, jars, and a coffee maker. A large window is on the right side of the kitchen.

اون رفیقم ۲۰ سال
پیش مرد.

به خاطر من.

با اینکه اون دو تا
دوقلو ان، اما سارا به
جورایی با اون فرق
داره.



اون پسر خوش
رویی بود.





با شخصیت بود و
درسشم خوب بود.



اون توی یه یتیم
خونه بزرگ شد،

مسیر خونه هامون با هم
فرق داشت، و همیشه
ز اینکه جدا میشدیم
ناراحت بودیم.



پس اون روز،
تصمیم گرفتیم بدون
اینکه بزرگتر بدونن با
هم بریم گردش.





اینجا واقعا یه
خونه متروکه هست.



نگاه کن،
دیدی؟

타타타



میخوام تعمیرش
کنم و بعدش میشه
خونه ی خودم.

으악-





اما اونجا خونه
مترو که نبود.



صاحب خونه
صدای ما رو شنید.

فکر کرد که زن و بچه‌ش
که خونه رو ترک کرده
بودن برگشتن.





برای اینکه سرشون تلافی کنه،
در رو از بیرون قفل کرد و
خونه رو آتیش زد.



در رو میکوبوندیم و
داد میزدیم،
ولی فایده ای نداشت.

همونطور که داشتم دنبال
راه در رو میگشتم، یه
پنجره نزدیک سقف
حموم پیدا کردم.

اون بچه کمکم کرد
برسم به پنجره.



اول من رفتم
بیرون.

رفتیم بیرون و سعی
کردم اونم بیارم بیرون،



اما همین که رفتیم بیرون،
یه آدم مست چماقشو
سمت من تاب داد.



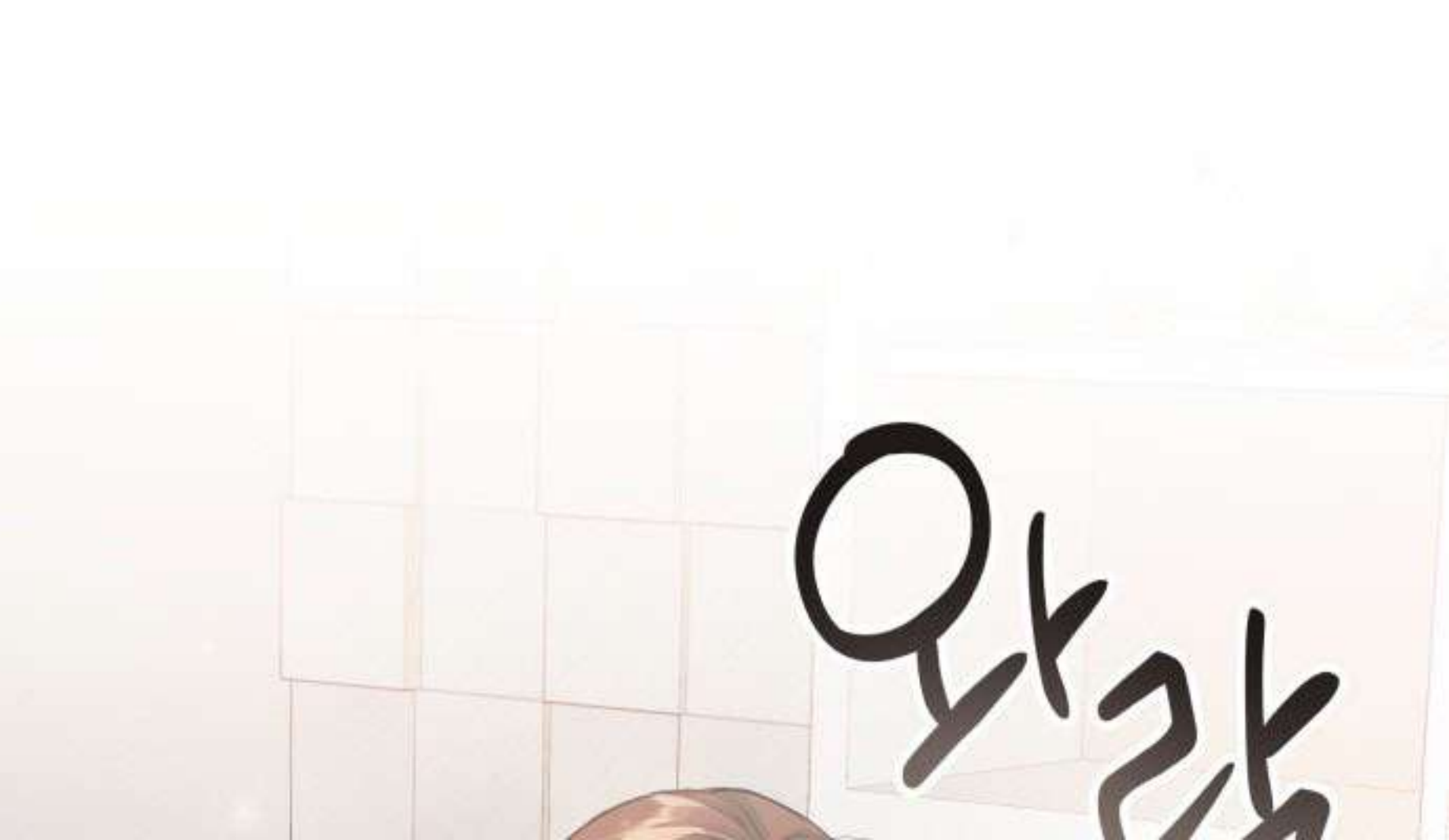
دیگه نمیدونم
بعدش چی شد.



وقتی چشمامو
باز کردم...

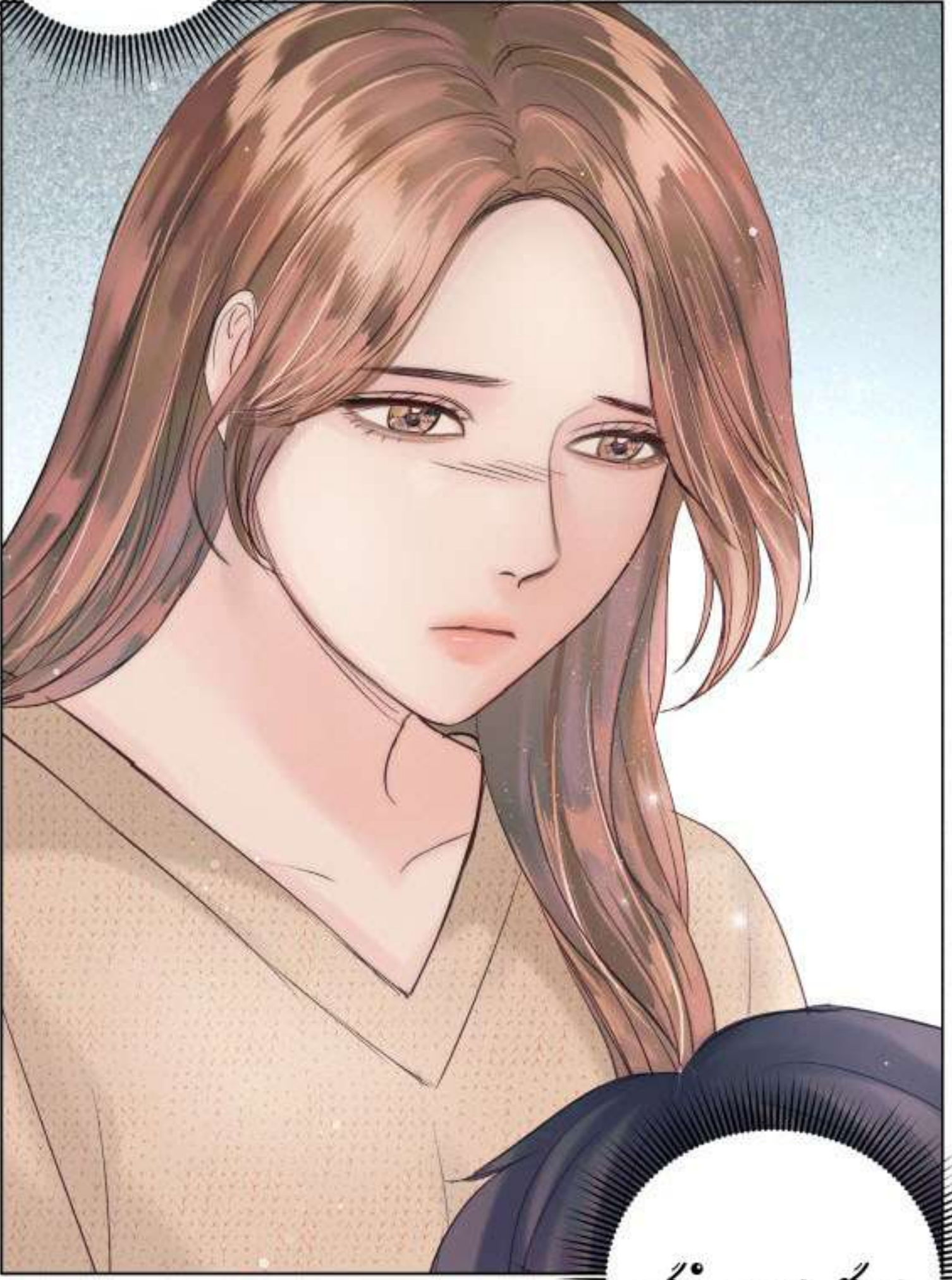


اما





پس کن.

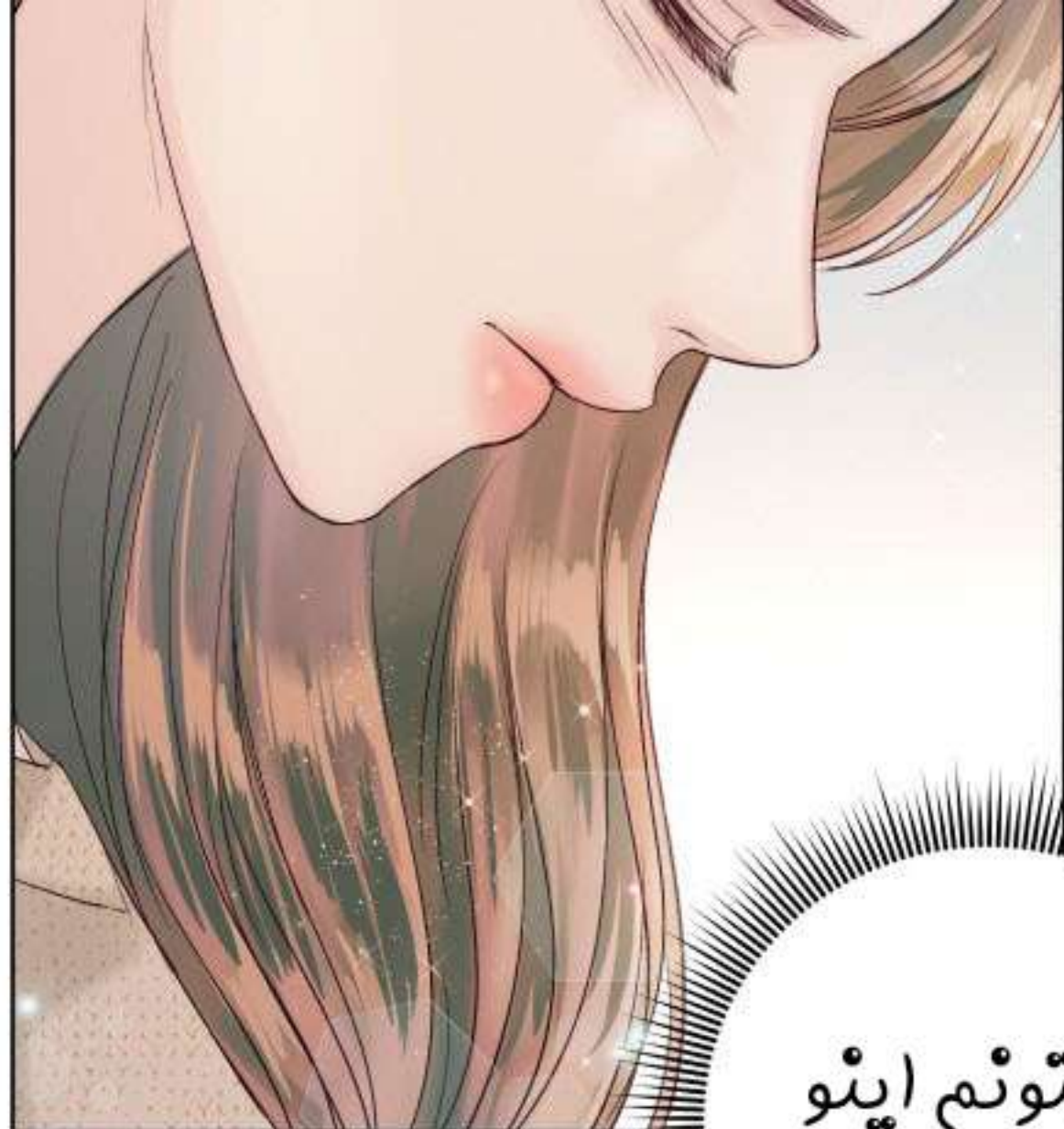


دیگہ ہیچی نگو.









نمیتونم اینو
بهت بکم،

ولی میدونم
احساس
گناه میکنی.

چقدر دیگه میخوای
یاد اون موقع پیوفتی؟





چقدر تا حالا خودتو
سرزنش کردی؟

قلبِت چچوری تونسته
این همه رو تحمل کنه؟





از اون موقع،
درگیر سارا ام.

توی یتیم خونه، اون و
داداشش به همدیگه
وابسته بودن.

حتما خیلی منو سرزش
میکرده چون برادر دوقلوش
همینجوری الکی مرد.



نه تنها من، بلکه پدر و
مادرم از سارا مراقبت
میکردن.

سارا یه بازیگر عالی شد
چون میخواست به جای
برادرشم زندگی کنه.

پ.ن.ج: یعنی میخواسته پدر
برادرشو زنده نگه داره (..)





به خاطر همینه که
از سارا ممنونم.

فکر کنم میخواست
عضوی از خانواده
باشه.

تا یه دوست.

البته منظورم این نیست که
به خاطر کاری که سارا باهات
کرد، منو ببخشی.



Tris
Sekai
T.me/
TrisSekai

من هیچ وقت هیچی

به سارا نگفتم.



که قضیه ی اوک سونگ
هی و ازدواجمون
اصلا چیه.

دارم راستشو میگم.





프터

ميدونم. الان....



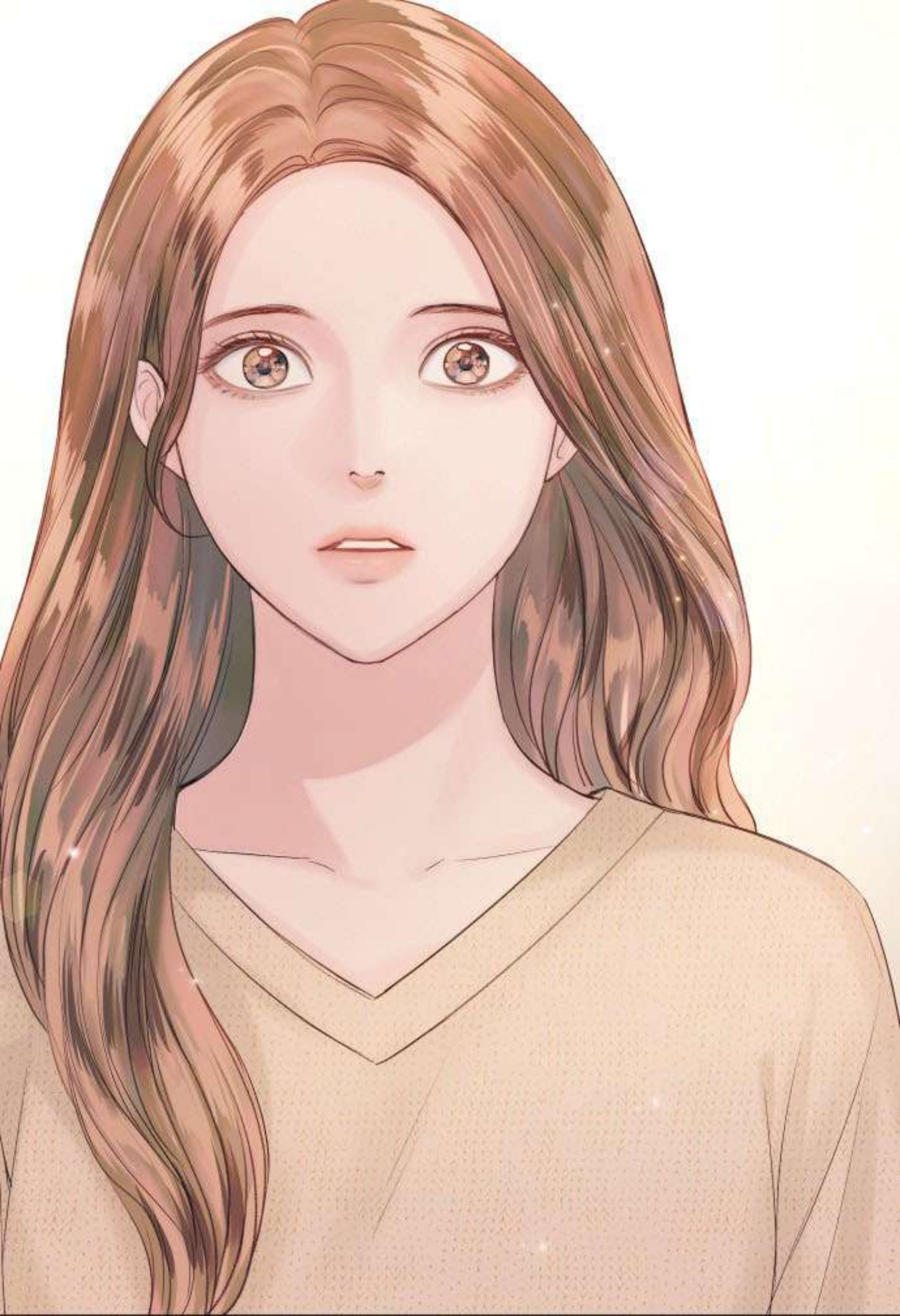
드러



...و به چیز دیگه.



این داستان توعه.



반드시 해피엔딩

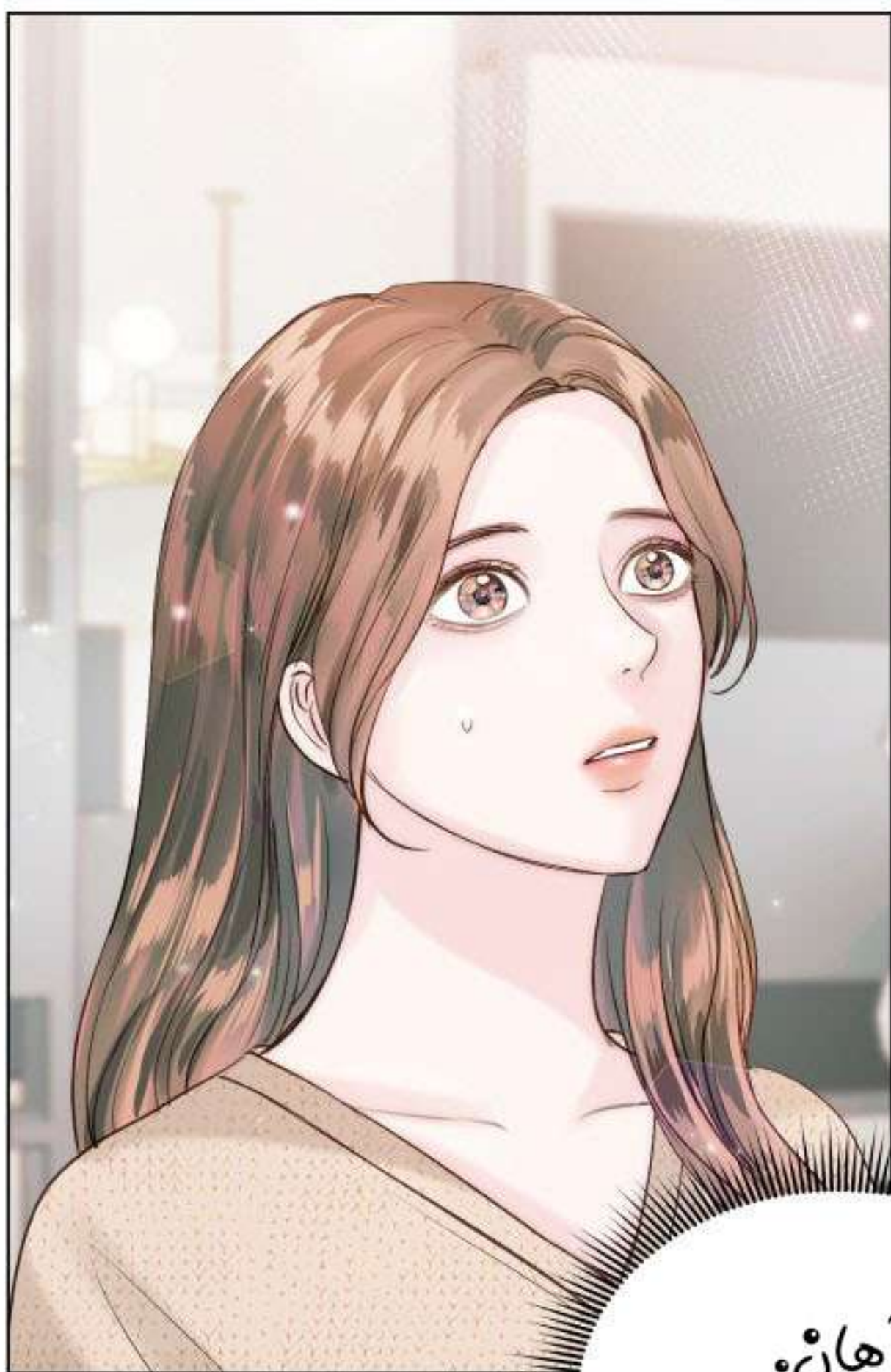
각색 불사 그림 재림
원작 플아다



راجع به اوک سونگ هی.



راجع به اوک سونگ هی.



آهان.
راجع به اون.



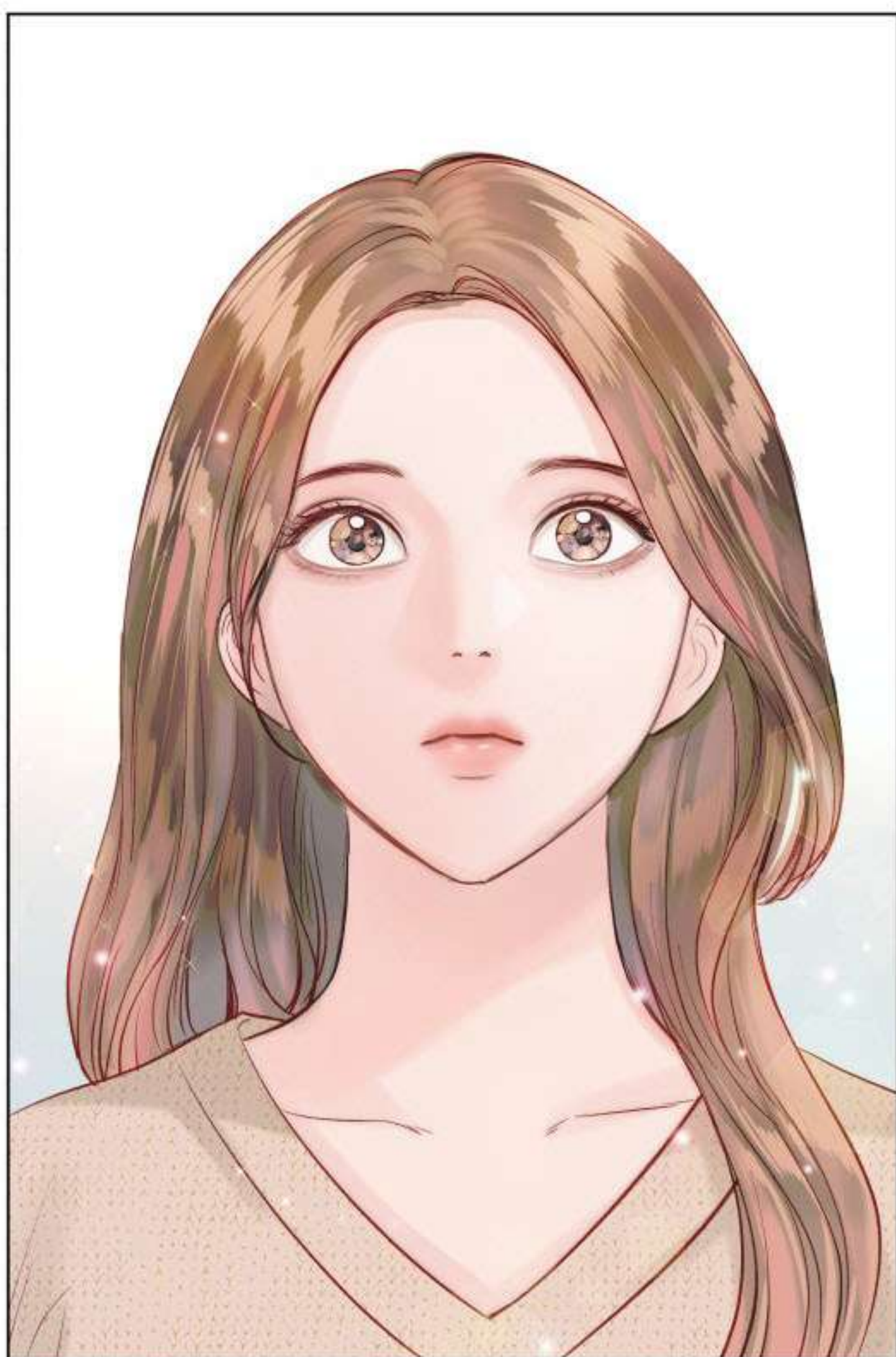


قبل از اینکه بفهمم
اوک سونگ هی
همچین آدمیه

فکر میکردم تو هم مثل
بقیه ای که تو رابطه مورد
خشونت قرار گرفته بودی.

پس فکر کردم کلا
از مردا میترسی.





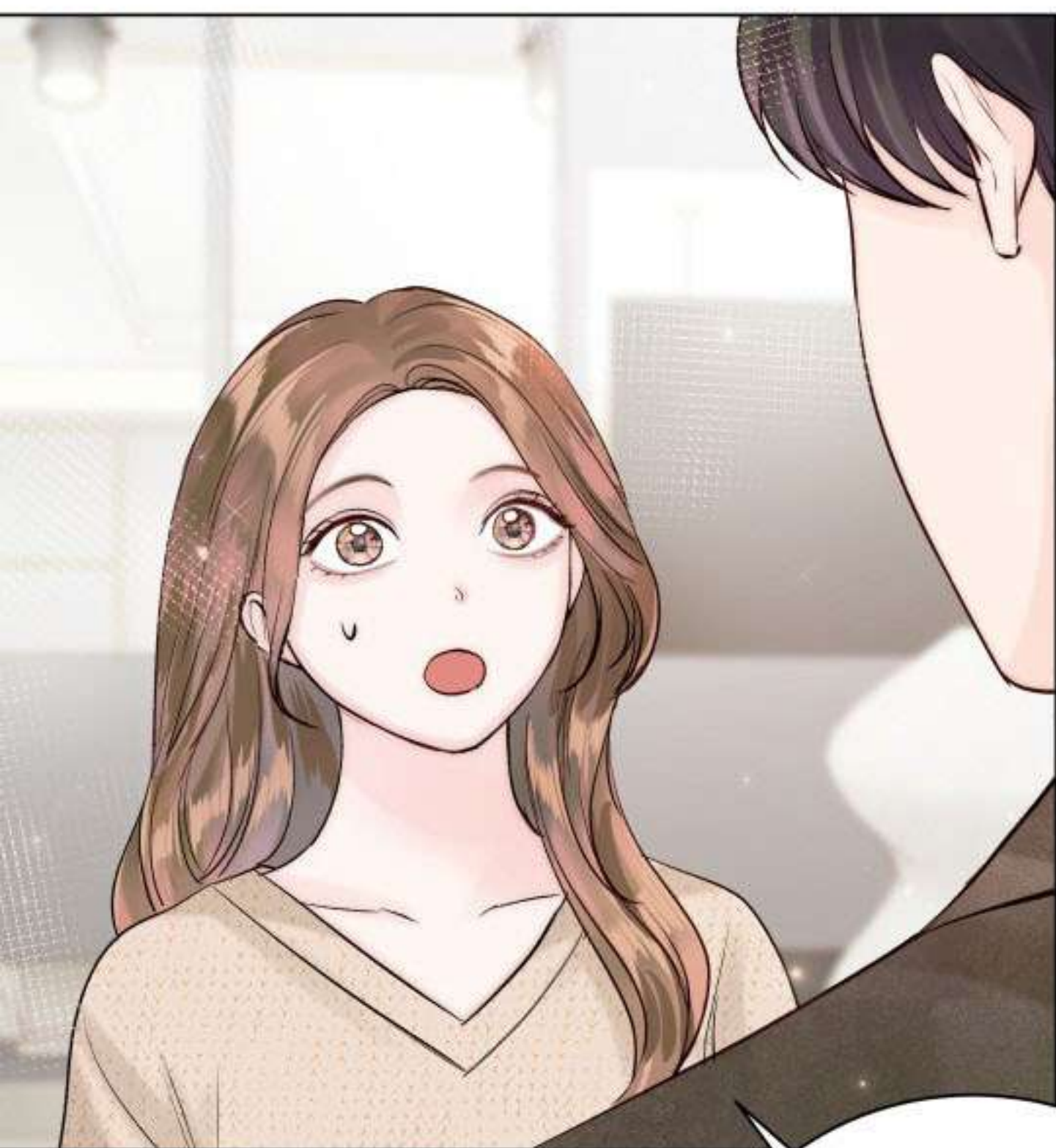
من از مردا

میترسم؟



آره داداش. تو از
من میترسیدی.





به خاطر این بود که
از سونبه میترسیدم.

میدونم. چرا
از من میترسی؟

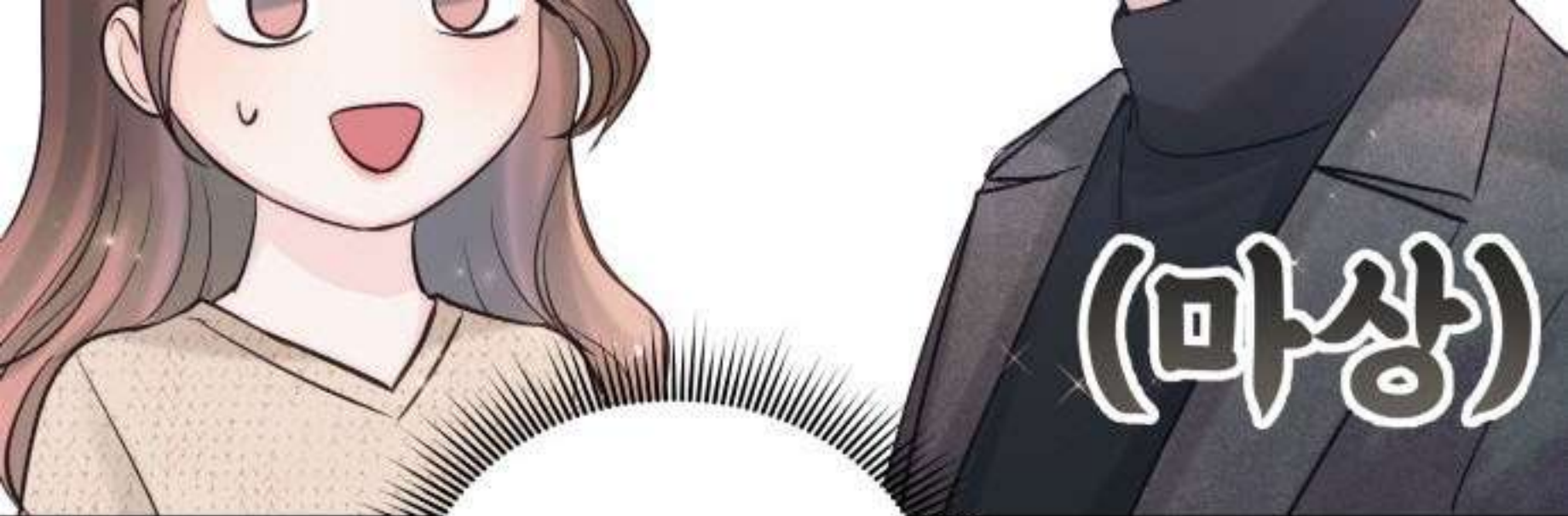


واقعا نمیفهمم.

چرا از من میترسی،
چرا من؟

اوه ای





(마상)

...چرا نمیدونی؟

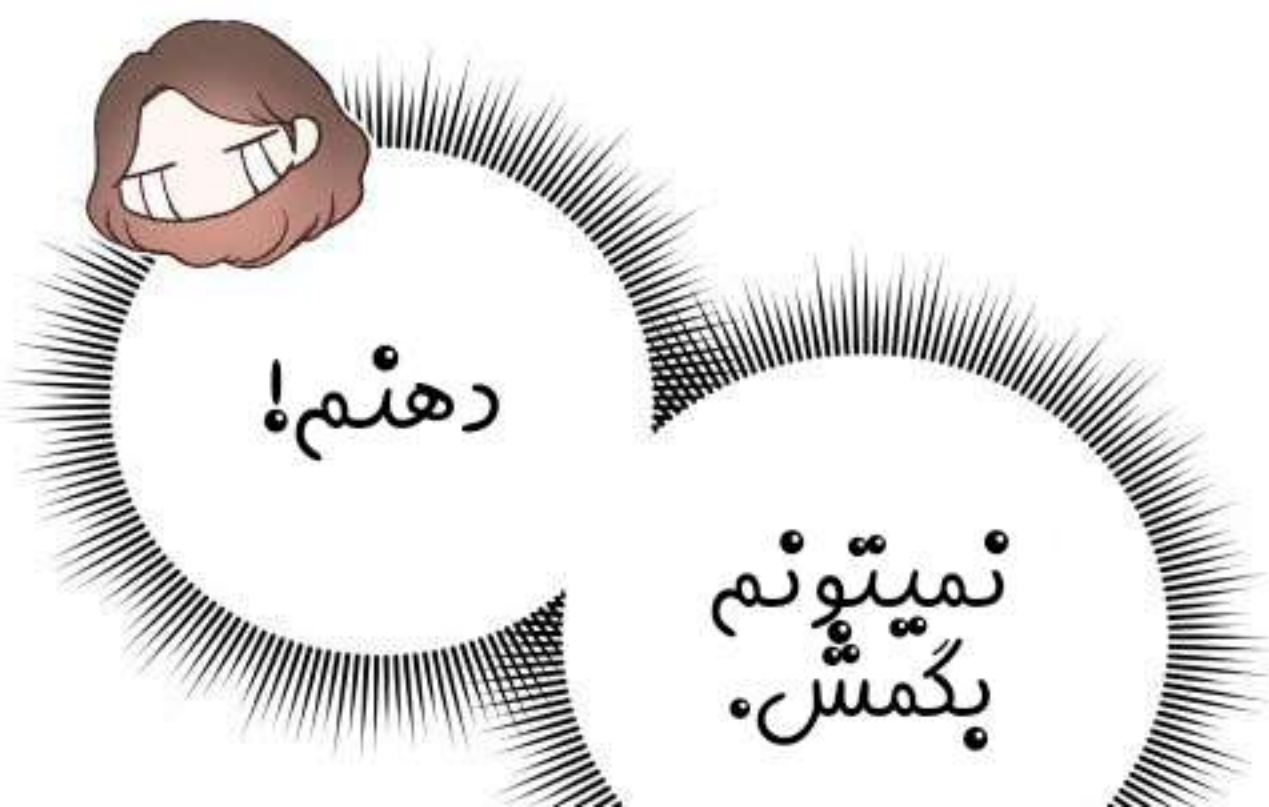
همیشه همینو
میگی.

گفتی به یه دلیلی
نمیتونی بهم نگاه کنی.



به خاطر اینکه
که میترسم به

مردای فروش
قیافه نگاه کنم!





من خوش قیافه‌م؟





سونبه، من از
سونبه میترسیدم،

پس فکر کردی از
همه ی مردا میترسم؟



پس اعتراف کردی
که من خوش قیافه‌م.

پ.ن: حالا بیا و جش کن T_T

반짝

반짝

آاااا.

تا حالا جایی نشنیدم که
کسی از من بدش بیاد.

اگرم میدیدم ازم بدشون میاد،
فقط مینشستم به گوشه بینم تا
کی میتونن به این کارشون
ادامه بدن.

پ.ن: یعنی هیچکس نمیتونه (روم) بیاره
و از منج برای مدت طولانی بدش بیاد...
اعتماد به نفس!



...یک کلام،
تو دیوونه ای.
دیوونه.

آه

ا



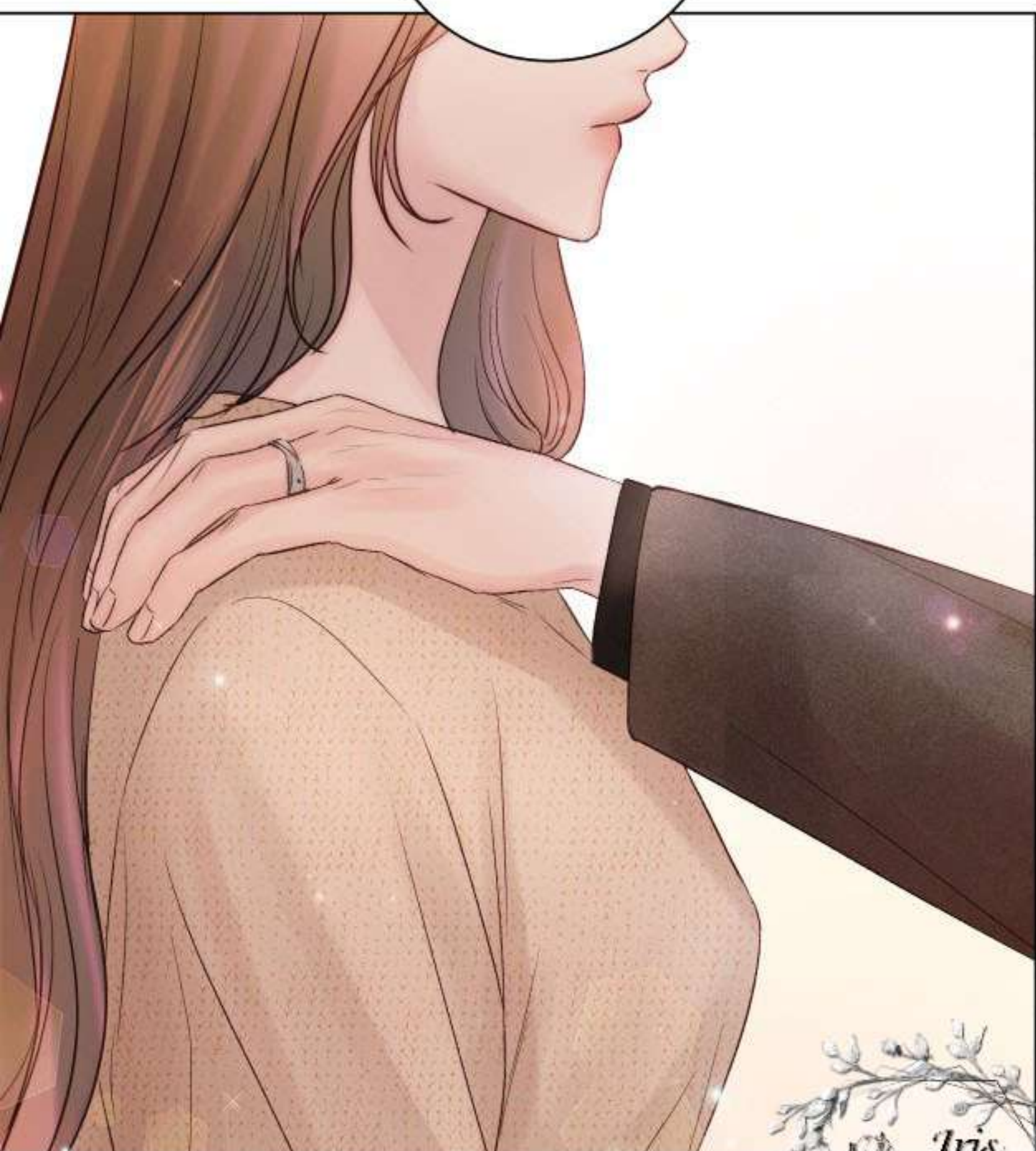
ما داریم جدی حرف
میزنیم، ولی من داشتم
چیزای پی ربط میگفتم.

...ببخشید. تو به موقعیت
جدی حرفای خشنی زدم.





لی یون وو،



포옥





ممنون که به داستانتان
گوش کردی.





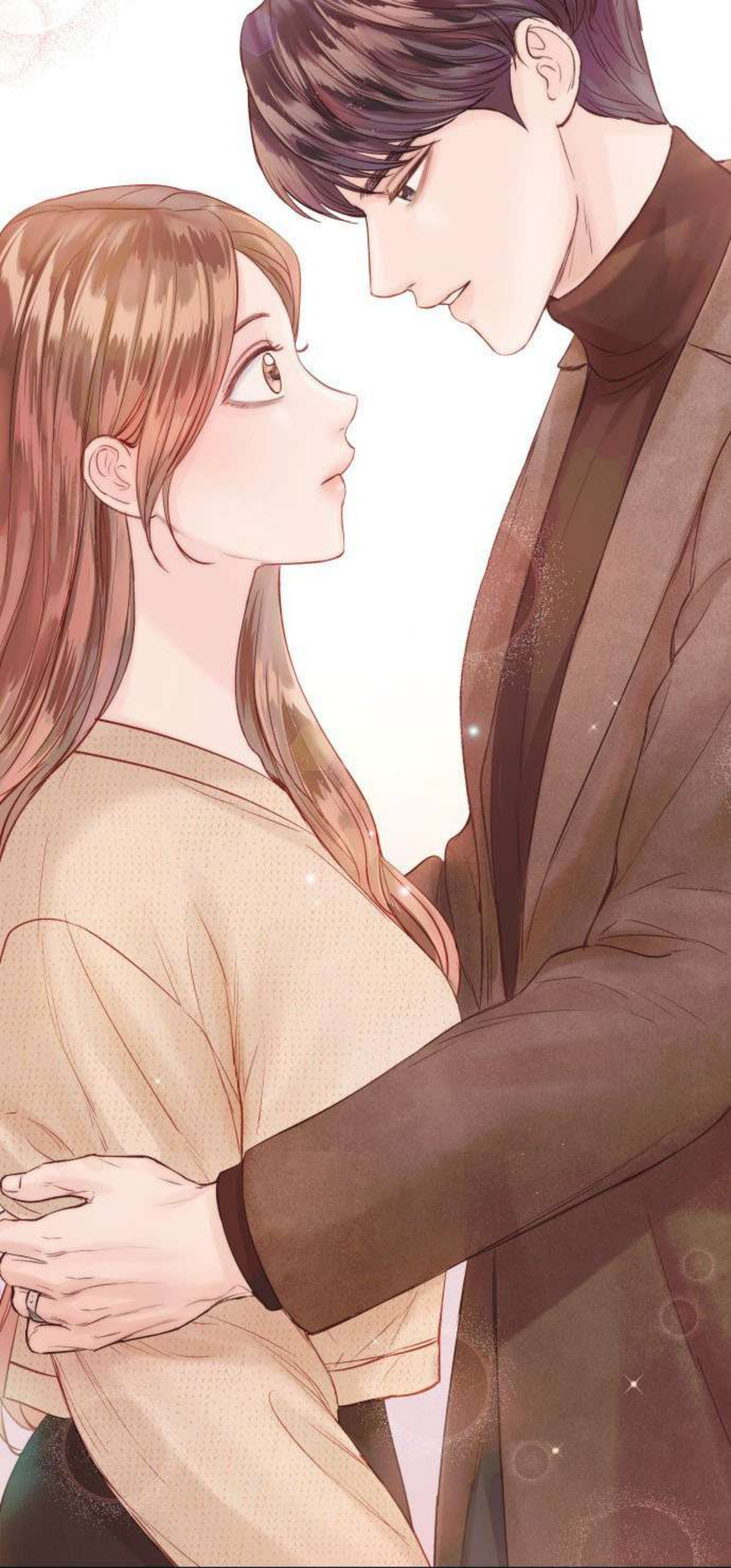
ممنون که در کم کردی.





میتونم ببوسمت؟





آخه الان؟!

هههههه

نه بابا.

آخه ميخوام.



...فكر نكنم الان
وقت اين كارا باشه؟





نیازی به وقت
خاصی نداره.

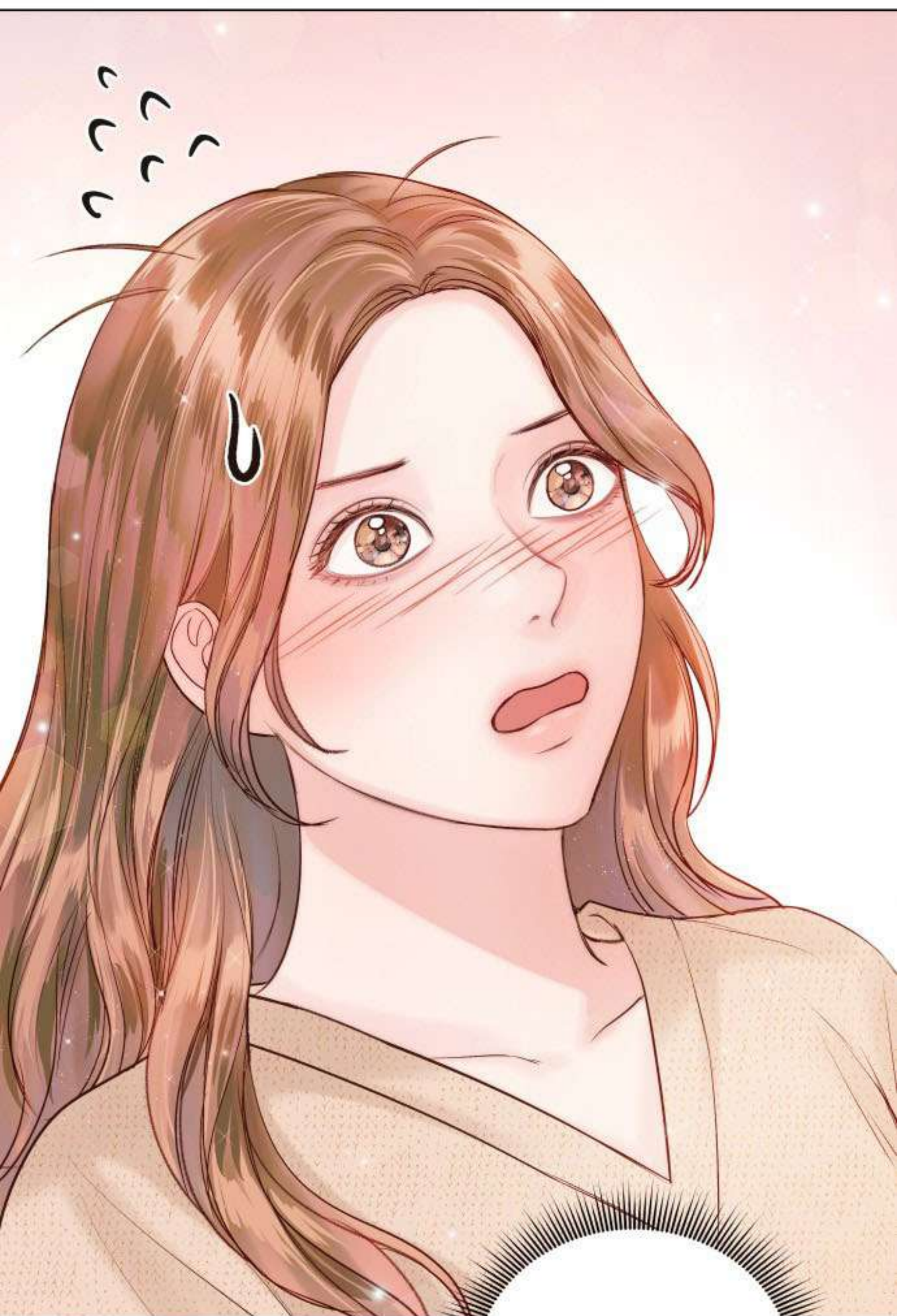




فقط میخوام
ببوسمت.



منو بیوس.



آاااا.....



همين الان.



جوین شدن
تو چنل لایک و
کامنت یادت نره